

نقدی بر پژوهش‌های تفسیری تاریخی در خصوص معماری معاصر ایران

نمونه موردی: معماری دوره پهلوی اول

مسعود ناری قمی *

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۶/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۲/۲۸

چکیده

در دهه اخیر، نگارش آثار تفسیری تاریخی در خصوص معماری معاصر ایران و دوران مدرنیزاسیون، رشد چشمگیری کرده است. عدم تفکیک چارچوب‌های متفاوت استدلال و تحلیل، توسل به گونه‌های ناهمخوان تحلیل و توجه نکردن به معیارهای استاندارد در پارادایم‌های مختلف تحقیق، موانعی را در برابر علمی بودن این پژوهش‌ها و اعتبار آن‌ها ایجاد کرده است. تبیین ساختاری این معضل، هدف این نوشتار است. در این مقاله، ابتدا رویکردها و مبانی فکری در این نوشتارها، از منظر پارادایم‌های سه‌گانه تحقیق و دو عرصه درون‌نهادی و برون‌نهادی معماری با رویکرد استدلال منطقی بررسی می‌شوند. این بررسی به صورت تطبیقی با تاریخ‌نگاری دوره مدرنیسم معماری و تاریخ‌نگاری معماری عام معاصر در غرب انجام گرفته و فضاهای غفلت‌شده و عرصه‌های تحقیقی وسیعی که در این زمینه باقی مانده است، معرفی می‌گردد. پس از این مقایسه در دو دسته تاریخ‌نگاری نخبه‌گرا و عام‌گرا، این نکته بیان می‌شود که رویکرد نوین پژوهش تفسیری تاریخی درباره دوران معاصر، چگونه از گرایش به تحلیل تاریخی معماری عامه در دوران نزدیک، به‌رغم وجود شواهد استنادی، غفلت کرده است. سپس یکی از نمونه‌های گرایش نخبه‌گرا - «معماری دوره پهلوی اول» مصطفی کیانی - در کانون بحث قرار داده می‌شود. این تحقیق، در تاریخ‌نگاری کلی معماری ایران با ارائه پژوهشی جامعه‌محور و نه طبیعی‌گرا یا باستان‌شناسانه که شیوه رایج این گونه بررسی‌ها در ایران است، مسیری متفاوت را پیش روی پژوهش‌های تفسیری تاریخی در ایران باز نموده است. بررسی نقادانه‌ای که در اینجا ارائه شده، در راستای بهسازی نگاه تحلیلی به معماری تاریخی ایران، به تحلیل ویژگی‌های شکلی و محتوایی آن می‌پردازد. در انتها راهکاری برای بهبود پژوهش تفسیری تاریخی در این حوزه ارائه شده است.

کلیدواژه‌ها

راهبرد تفسیری تاریخی، معماری معاصر ایران، پارادایم‌های پژوهش، دوره پهلوی اول.

پرسش‌های پژوهش

۱. چارچوب‌های نظری مطالعه درباره تاریخ معماری معاصر ایران (دوره پهلوی)، به‌عنوان دوره اصلی شروع مدرنیسم در ایران، چه نسبتی با تاریخ‌نگاری‌ها در مورد معماری مدرن در غرب دارد؟
۲. نقاط قوت و ضعف تحلیل‌های ارائه‌شده در هریک از چارچوب‌های نظری ارائه‌شده، از منظر پژوهش تاریخی چیست؟

مقدمه

بررسی معماری غیرسنتی ایران، یعنی معماری بعد از دوران «نوسازی» اجتماعی - سیاسی - فرهنگی رضاشاهی، چند سالی است که به موضوعی اصلی در ادبیات تاریخ معماری ایران تبدیل شده است. این انتقال و تغییر دید نسبت به ارزشمندی مطالعه عمدتاً توصیفی معماری‌هایی که برخلاف معماری سنتی، مهر آکادمیک بر پیشانی دارد، خود جای بررسی محققانه دارد و مسلماً تحولات اجتماعی سیاسی در آن بی‌تأثیر نبوده است. گذر از نقل توصیفی، داستانی یا خاطره‌ای و ورود به پژوهش علمی درخصوص تاریخی نه‌چندان دور، مزایا و نیز مخاطرات خود را دارد. رویکردهای سوگیرانه و احساسی بازماندگان آن دوران یا احیاناً تضادهای ایدئولوژیک می‌تواند به‌سهولت تحلیل‌ها را از نظر علمی مخدوش کند و این موضوعی است که این نوشتار به بررسی جوانب آن پرداخته است. در میان این دسته آثار، معماری دوره پهلوی اول نوشته مصطفی کیانی جایگاه ویژه‌ای دارد. این اثر که در ابتدا به‌صورت پایان‌نامه دکتری معماری در دانشگاه تهران و سپس در سال ۱۳۸۳، از سوی مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، به‌صورت کتابی با همین نام منتشر شد، از نخستین آثار مدون تحلیلی در مورد مدرنیزاسیون در معماری ایران است و اتکای آن به مدارک و اسناد دست اول و تاریخی، آن را حتی از پژوهش‌ها و کتب بعدی در این زمینه، به طرز بارزی متمایز می‌کند. همچنین این کتاب در تاریخ‌نگاری کلی معماری ایران نیز با ارائه پژوهشی جامعه‌محور و نه طبیعی‌گرا یا باستان‌شناسانه - که شیوه رایج این‌گونه بررسی‌ها در ایران است - مسیری متفاوت را پیش روی پژوهش‌های تفسیری تاریخی در ایران باز نموده است. در نیمه نخست این نوشتار، پس از ارائه چارچوبی کلی از رویکردهای مطالعه تاریخ معماری ایران، موضوع تاریخ‌نگاری و پژوهش در باب معماری معاصر ایران در دوران پس از سنت، از منظر پارادایم‌های پژوهش، نقد و بررسی شده و پس از بیان ضعف‌ها و فضاهای خالی در این حوزه، در نیمه دوم، اثر کیانی، به‌صورت تفصیلی تحلیل و نتیجه‌گیری شده است.

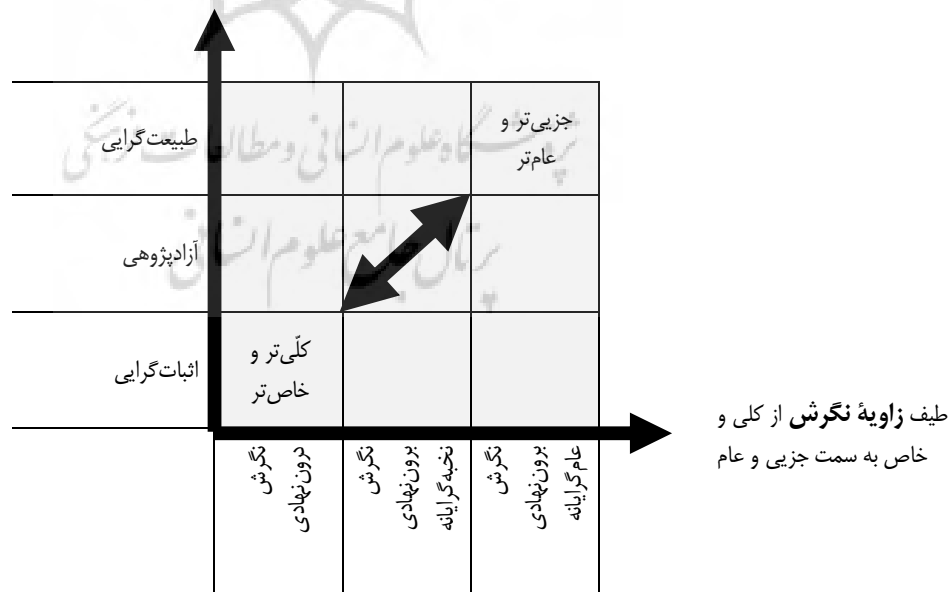
۱. چارچوب و روش بررسی

بررسی انتقادی بدنه ادبیات یک موضوع، به‌صورت گوناگونی امکان‌پذیر است؛ این امر براساس یک روند استدلال منطقی شکل می‌گیرد. در چنین پژوهشی، «پس از شفاف ساختن تعاریف فنی... چارچوبی سامانه‌ای می‌تواند گزاره‌های رابطه‌ای را برای هموار ساختن مسیر طولانی به انسجام رسیدن سامانه‌های منطقی تدوین کند» (گروت و وانگ ۱۳۸۴، ۳۱۶). در اینجا، چارچوب سیستماتیک که در نقل مزبور مورد اشاره است، با کمک دو محور ایجاد می‌شود: محور اول از الگوهای پژوهش معماری اخذ می‌گردد: «پارادایم» به‌صورت تعبیر نقل‌شده از کوهن، یعنی «سنتی منسجم از پژوهش علمی در یک دوره زمانی که نظریه، قوانین، قواعد حل مسئله، ابزارهای آزمایشگاهی و... را در بر می‌گیرد» (شریف‌زاده ۱۳۹۱) مورد نظر است و مجموعاً به‌عنوان کلیت سامان‌دهنده و اعتباردهنده به یک گفتمان در حوزه دانشی خاص به‌کار می‌رود. پارادایم‌های پژوهش، امری است که در منابع روش تحقیق، کمابیش مورد اشاره است و چیزی نیست که همگان بر سر انواع آن توافق داشته باشند. در بحث حاضر، از دسته‌بندی سه‌گانه «اثبات‌گرا و پسااثبات‌گرا»، «طبیعت‌گرا» و «آزادپژوهی» (گروت و وانگ ۱۳۸۴) برای سازماندهی بحث استفاده می‌شود.

محور دوم از تفکیک بنیادی نقد تاریخی اجتماعی، به دو گونه نگرش از درون و نگرش از بیرون به موضوع، ایجاد می‌گردد. این تقسیم‌بندی که در معرفت‌شناسی، امری بنیادی است (فتحی‌زاده ۱۳۸۰) و در امر اجتماعی نیز توسعه‌پذیر است، از تقابل ساختار نهادی معماری با ساختار عام جامعه ناشی می‌شود؛ به نحوی که «درون» به نهاد معماری و «بیرون» به آنچه در این نهاد نمی‌گنجد، ولی بر آن تأثیر می‌گذارد، اطلاق می‌شود. نقش «نهاد تخصصی» در هنر، از منظر ایجاد چارچوب‌های قضاوت و حتی تبیین صورت‌های کلی مسائل، در نظریه نهادی هنر تئوریزه شده است (دیکی ۱۳۸۷؛ بوردیو ۱۳۷۹)؛ «نهاد معمارانه» نیز موضوعی است که پیدایش آن به صورت وسیع از دوران رنسانس دیده می‌شود و معماران را متعهد به ارزش‌های تشکلی و رای جامعه می‌کند. این نهاد در بدو امر از سازماندهی متخصصان در ساخت، در طول تاریخ پدید آمده و از گذشته‌های دور وجود داشته است (ر.ک: مقدمه ویتروویوس در ده کتاب معماری، آنجا که در ضرورت نگاشتن کتاب خود، به وجود چنین نهادی در حوزه امپراتوری اشاره می‌کند - Vitruvius 4, 1914). در اینجا به این موضوع بسنده می‌شود که تحلیل معماری براساس ساختارهای درون‌نهادی، نظیر سبک‌ها یا کیفیات سه‌گانه ویتروویوسی با تحلیل آن براساس عوامل خارج از این نهاد (به‌عنوان پدیده‌ای در امتداد عوامل اجتماعی بشری)، رویکردهای کاملاً متمایزی است که اطلاق پارادایم بر آن را قابل قبول نشان می‌دهد. اما درباره نگرش برون‌نهادی در تحلیل معماری، مسائل بازهم در دو دسته عمده ظاهر می‌شوند که هر یک می‌تواند منجر به ساختار متفاوتی از پژوهش شود. دسته نخست، مسائلی است که با نگرش به موضوع، از منظر نهادهای تخصصی علمی فرهنگی مرتبط (به جز خود نهاد معماری) است که از آن در اینجا به نگرش «نخبه‌گرا» تعبیر شده است؛ و دسته دوم، موضوعات مرتبط با نگرش جزء افراد توده جامعه و زندگی روزمره را در بر می‌گیرد و با عنوان «عام‌گرا» ذکر شده است. این پارادایم پژوهشی، در مطالعات فرهنگی اجتماعی معاصر، جای خود را کاملاً باز کرده است (توسلی ۱۳۶۸؛ لاجوردی ۱۳۸۴). جمع‌بندی این سامانه در تصویر ۱ دیده می‌شود.

طیف چارچوب اعتبارسنجی روش نگرش

از کلی و خاص به سمت جزئی و عام



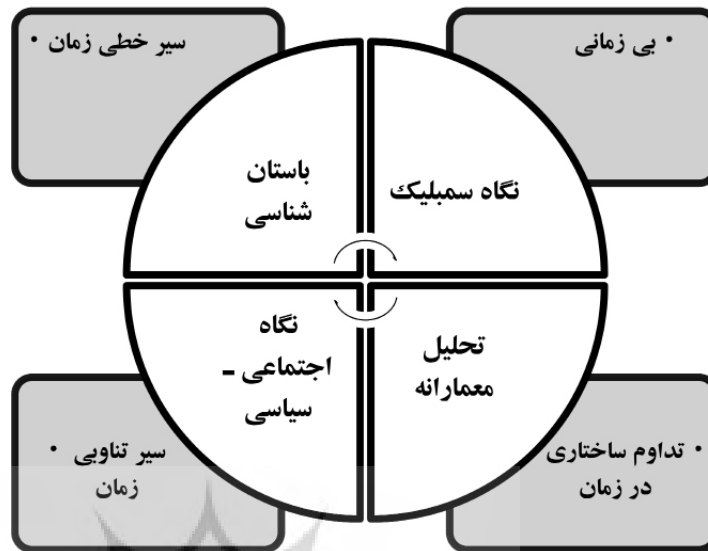
تصویر ۱: مدل کلی پارادایم‌ها در پژوهش تاریخی اجتماعی معماری

۲. معماری معاصر ایران و پارادایم‌های پژوهش درباره تاریخ معماری

تحقیق آکادمیک درباره معماری ایران، پدیده‌ای است که همزاد مدرنیزاسیون است و اصولاً رویکرد به آثار قدیمی به‌عنوان عناصر واجد ارزش ذاتی (غیرکارکردی) در ایران، از این تاریخ دورتر نمی‌رود (ر.ک: فصل دو و سه - کیانی ۱۳۸۳)؛ این آغاز که نسبت به همتایان غربی خود، با حدود چهار قرن تأخیر همراه بوده است، تبعاتی در ادامه مسیر این پژوهش‌ها در ایران داشته که باید مورد نظر قرار گیرد. در اروپا، رویکرد تاریخ‌نگارانه از دوران رنسانس و رجوع به ویرانه‌های رومی و ترسیم کروکی‌ها، با نگرشی الگوگیرانه از گذشته به ثبت آثار می‌پردازند (Mallgrave 2005 فصل اول و دوم) و در گذر زمان، موضوع به امر تاریخی و باستان‌شناسانه و سپس به نقد و انتقاد در دوران مدرن تبدیل می‌شود و مسیرهای بررسی آن از هم جدا می‌گردد؛ بازگشت به ارائه تحلیل تسلسلی از تاریخ معماری مدرن با دوران ماقبل آن، تا هنگام ظهور پست‌مدرنیسم به تأخیر می‌افتد (تنها استثنا، احتمالاً کار گیدیش (۱۳۵۰) است). در خلال این چهار سده، رویکردهای تحلیلی مختلف در نقل و نقد تاریخ معماری ظهور می‌کند و در ایران، هنگامی موضوع مطرح می‌شود که برای غربی‌ها، روند بررسی معماری‌های گذشته، به‌صورت امر تاریخی، راه خود را از گزارش‌های توصیفی مدرن جدا کرده است. پذیرش این انفصال، به یک ویژگی ساختاری در تحقیقات تاریخ معماری بدل شده است؛ به‌نحوی که تبارشناسی موضوع مورد بحث در دو عرصه جداگانه قابل پیگیری است: ۱. ادبیات تاریخ معماری به‌طور کلی؛ ۲. ادبیات تاریخ معماری مدرن.

۱.۲. ادبیات تاریخ معماری ایران

تا پیش از تأسیس دانشگاه در ایران، سفرنامه‌ها به فراخور حال و هوای خود و نیز کتاب‌های تاریخ عمومی، دسته‌گریخته به معماری بناها و شهرها می‌پرداختند، اما نخستین کتاب‌های تاریخی از این دست، متعلق به باستان‌شناسان خارجی اوایل دوره پهلوی، مانند پوپ، سیرو و گذار است که رویکرد توصیفی آثار را همراه با تحلیل قدمت‌شناسانه و براساس رده‌بندی تاریخی پی می‌گیرند. رویکرد باستان‌شناسی (با محوریت پیشینه و سیر تحول کالبدی بناها) در دوران اخیر و با فعالیت تاریخ‌نگاران و باستان‌شناسان ایرانی و با تأثیرپذیری از یافته‌های پیرنیا، سبک و سیاقی ایرانی‌تر می‌یابد و تاریخ و آثار نزدیک به زمان معاصر را نیز در دایره پژوهش‌ها وارد می‌کند (مجموعه شهرهای ایران محمدیوسف کیانی و برخی مقالات مرحوم پیرنیا در این زمینه، از نمونه‌های بارز است). رویکرد دوم با قوت گرفتن دانشکده‌های معماری، به سمت تحلیل معمارانه فضاها و ساخت‌های سنتی پیش می‌رود؛ تحلیل‌های فضایی، اقلیمی و سازه‌ای در نشریات معماری ظاهر می‌شود و الگویی برای معماری جدید تلقی می‌گردد. کتاب ساخت شهر و معماری در اقلیم گرم و خشک ایران از محمود توسلی (درباره نگرش اقلیمی)، نیارش سازه‌های طاقی تألیف معماریان (درباره نگرش سازه‌ای) و ارزش‌های پایدار در معماری ایران نوشته صارمی و رادمرد (درباره گرایش فضایی) در این زمینه، نمونه‌های کلاسیک است. جهت‌گیری سوم، وجهه سمبلیک یا سنت‌گرایانه معماری را به‌عنوان عنصر بی‌زمان معماری‌های تاریخی دنبال می‌کند که اوج آن در آثار نادر اردلان و به‌ویژه حس وحدت نمودار می‌شود. محور چهارم که تحقیق مورد بحث - کیانی ۱۳۸۳ - نیز در آن جای می‌گیرد، نگاهی اجتماعی‌سیاسی و فرهنگی به معماری دارد که برخلاف رویکردهای قبل، عمدتاً زاده دوران پس از انقلاب اسلامی و تا حد زیادی متأثر از آن (به‌صورت نقییه یا اثباتی) است. در واقع، در بررسی تاریخی سیر شهرنشینی ایران، این رویکرد از ابتدای شکل‌گیری دانشگاه، کاملاً بارز بوده است. نوشتار احمد اشرف (۱۳۵۳) درباره شهرنشینی در ایران، یک جمع‌بندی از این تلاش‌ها در دهه‌های ماقبل خود است؛ اما در حوزه خاص کالبدی و به‌ویژه معماری، بستر بعد از انقلاب، بیشتر شاهد این رویکرد بوده است. شاید شکل‌گیری معماری در تجارب ایران و غرب اثر فلامکی (۱۳۵۸) را بتوان اولین اثر فراگیر تاریخی در این حوزه دانست که کل معماری ایران را با رویکرد دیالکتیکی چپ‌گرا، بررسی می‌کند و پس از آن، کتاب از شار تا شهر حبیبی (۱۳۷۵). این رویکردها در نمودار ۲ جمع‌بندی شده است.



تصویر ۲: گونه‌شناسی کلی از نگارش‌ها در باب تاریخ معماری ایران

۲.۲. پارادایم‌های پژوهش و تاریخ معماری معاصر

طرح موضوع معماری معاصر در چارچوب امر تاریخی و امر معاصر را بخشی از تاریخ دانستن، پیش فرضی است که نیاز به توضیح دارد. به جز تفکر ضد قاجاری دوره پهلوی، رویکرد باستان‌گرایی در آثار اولیه در خصوص معماری ایران و حتی میراث کلاسیسیم بوزاری در دانشکده هنرهای زیبا را می‌توان عامل مهمی در توجه نکردن به تحلیل معماری‌های نزدیک به دوره معاصر در دوران پیش از انقلاب برشمرد. با توجه به نحوه شروع نگارش در خصوص معماری دوران مدرنیزاسیون ایران، به صورت پژوهشی و نیمه‌پژوهشی (توصیفی تحلیلی) و آغاز دیرهنگام آن، طبیعی است که نگرش به این آثار به عنوان «امر تاریخی»، وجه غالب‌تری در بررسی‌ها داشته باشد. این امر برخلاف آنچه ابراز شده (مختاری ۱۳۹۰)، منحصر به امروز نیست، بلکه از نمونه‌های نخست، مانند کار پرویز رجبی (۱۳۵۵)، سبک نگارش‌ها این گونه بوده است. اما اینکه این بررسی‌های تاریخ‌گرایانه، همه جوانب ممکن در پژوهش را پوشش داده‌اند یا خیر، موضوعی است که در اینجا براساس نحوه رجوع به پارادایم‌های تحقیق، به بررسی آن پرداخته خواهد شد.

در پارادایم اثبات‌گرا، نقد فراگیر پوپر بر امکان بررسی علم‌گرایانه امر تاریخی، سایه افکنده است، اما برخی تلاش‌های نظری، امکان رجوع اثبات‌گرایانه را در طراحی محیط به این موضوع فراهم کرده که مواضع راپاپورت (Rapoport 1990) از اهم آن‌هاست. وی در بررسی این موضوع، به‌طور مشخص، موضع کارل پوپر را در ضرورت اجتناب از تاریخی‌گرایی طرح و به پاسخ‌گویی به اشکالات او پرداخته و نمونه‌های تاریخی را واجد ارزش «تجربی» از لحاظ «علوم رفتاری» می‌داند (از جمله در فصل دوم)؛ برولین (Brolin 1976) گونه‌ای انتقادی از طرح راپاپورت را عیناً و به صورت تاریخ‌گرایانه، برای سبک معماری مدرن و علل شکست آن، به‌ویژه در تطابق با الگوهای رفتاری انسان، به کار گرفته است. در واقع، درباره هر عامل زمینه‌ای معماری که ثبات آن در گذر زمان نسبتاً طولانی، در نگرش پوزیتیویستی و پس از آن، قابل قبول باشد، امکان چنین تحقیقی وجود دارد که مسائلی همچون سازه، اقلیم، انسان‌سنجی و عوامل ژنتیک و کهن‌الگوها، از جمله آن‌هاست. در خصوص معماری غرب و نگارندگان غربی، تکیه بر این دست عوامل ثابت، منجر به تاریخ‌نگاری‌های کلی در باب معماری شده است که در خلال آن، موضوع معماری مدرن، به‌سہولت در امتداد تاریخ باستان قابل طرح بوده است: کار «مین‌استون» (Mainstone 1998) درباره تاریخ سازه، به‌خوبی چنین روندی را نشان می‌دهد. استدمن، این رویکرد را در مبانی نظری معماری، معادل داروینیسیم در علم قلمداد کرده است که

جیمز فرگوسن و ویوله لودوک از نخستین کسانی بودند که آن را به نگرش تاریخی معماری وارد کردند (Steadman, 2008, 79). درباره معماری ایران، چنان که در بخش قبل آمد، به ویژه درباره اقلیم و سازه، تلاش‌هایی دیده می‌شود، اما معماری معاصر ایران در امتداد آن‌ها تلقی و بحث نشده است. اگرچه بیرونی و خارجی بودن منشأ این معماری‌ها، چنین امری را طبیعی جلوه می‌دهد، بررسی علمی تطبیقات احتمالی در سیر کار معماران و حتی رویکرد تجربه‌گرایانه آن‌ها به این مورد، می‌تواند از نظر پژوهشی کاملاً واجد ارزش باشد. یکی از این موضوعات، نحوه ایجاد دهانه‌های بزرگ با مصالح عام در دسترس در ایران (مثلاً در کار بهزاد (۱۳۸۴) یا مارکوف (۱۳۸۷) در مقایسه با لرزاده (مفید و رییس‌زاده ۱۳۸۴)) است یا نحوه تطبیق سبک‌های غربی با اقتضائات اقلیمی و... لذا سیر تطورات مدرنیسم در معماری ایران براساس این عوامل ثابت درون‌نهادی، یک بستر کار نشده تحقیقی است؛ به علاوه، بررسی‌های تجربی و آماری در عرض زمان مزبور در خصوص ویژگی‌هایی همچون کیفیت نورگیری، سطوح بازشو، فضای باز و... نیز مورد توجه چندانی نبوده است.

اما درباره عوامل برون‌نهادی (اجتماعی) و بررسی سیر تحول مزبور، برحسب آن‌ها، نیز کار شاخص اثبات‌گرایانه در خصوص معماری مدرن ایران وجود ندارد، در حالی که در پژوهش‌های آکادمیک درباره فرهنگ، یکی از موضوعات رایج بررسی در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ (و حتی دوران حاضر) بوده است: راپاپورت (Rapoport 1983) سه عرصه از هشت بستر کالبدی برای مطالعه رابطه فرهنگ و کالبد را قالب مدرن‌شده زندگی (مسکن شخصی نخبگان، مسکن شخصی طبقات عامه و مسکن مهندسی‌ساز) تعریف می‌کند که هم‌زمان با بسترهای بومی‌تر، باید مورد بررسی باشد. نمونه کار فرناندولارا (فصل هفتم از گروت و وانگ ۱۳۸۴) درباره نحوه رواج معماری مدرن در میان عوام برزیل، نمونه خوبی از قابلیت پارادایم اثبات‌گرا برای تولید دانش تاریخ‌گرایانه در این حوزه است. در واقع، وجود حافظه‌های انسانی و بستر کالبدی نسبتاً وسیع از دوران نخست مدرنیسم تاکنون، شواهد تجربی کافی برای چنین بررسی اثبات‌گرا در اختیار می‌گذارد که تاکنون در ایران به آن توجه زیادی نشده است.

برخلاف پارادایم اثبات‌گرا، پارادایم طبیعت‌گرا، بستری است که بسیاری از تحلیل‌های موجود از معماری مدرن ایران، در خلال آن سامان‌دهی شده است. در پارادایم طبیعت‌گرا نیز می‌توان این تمایز میان نقد درون‌نهادی و برون‌نهادی معماری را مشاهده کرد، در حالی که گیدین (۱۳۵۰)، ونتوری (Venturi 1977) و نظایر آن (مانند مزینی ۱۳۹۰)، متکی بر عوامل درون‌نهادی معماری هستند و ساختار نقد خود را بر تطوّر عناصر کالبدی و نظام‌های درونی آن استوار کرده‌اند. کالینز (۱۳۷۵) با خروج از این دایره و بدون پیوستن به پارادایم آزادپژوهی، تحلیلی نسبتاً برون‌نهادی از معماری مدرن را ارائه کرده است. رویکرد پدیدارشناسانه شولتز، به‌ویژه در روح مکان (Norberg Schulz 1976) به او این امکان را داده است تا معماری مدرن را نیز در تداوم معماری باستان، به صورت طبیعت‌گرایانه بررسی و معرفی کند.

در خصوص معماری مدرن ایران، پس از کتاب *استمرار هنر معماری در ایران* اثر محمدتقی مصطفوی که به مناسبت جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی تدوین شده و در صفحات آخر تا دوره قاجار (و احیاناً کارهای سبک سنتی دوره رضاشاه) جلو می‌آید، کتاب *معماری ایران در عصر پهلوی* نخستین اثر مهم درباره معماری ایران معاصر (پس از نفوذ مدرنیسم) است. رویکرد توصیفی این کتاب که کمتر از حد کاتالوگ معماری فراتر می‌رود، تقریباً تنها در تفکیک سه‌گانه آن از آثار معماری و بررسی نقش شاه، نگاهی به عوامل فرامعماری (به صورت تجلیل از رضاشاه) دارد. صارمی و رادمرد (۱۳۷۶) در ضمن بررسی پدیدارشناسانه خود در خصوص معماری ایران، گریزی هم در انتهای کتاب، به معماری مدرن اولیه در ایران زده‌اند و مدافعه‌ای به سیاق شولتز از این آثار کرده‌اند که از اولین نمونه‌های رجوع دوباره به این آثار، در کارهای پژوهشی تاریخی معماری ایران است.

این رویکرد طبیعت‌گرایانه و به‌ویژه متکی بر تحلیل درون‌نهادی معماری، در سال ۱۳۸۲ با انتشار کتاب معماری نیکلای مارکوف و سپس دو مونوگراف دیگر از همین دست (تحت عنوان مجموعه معماری دوران تحول در ایران - کریم طاهرزاده بهزاد و وارطان هوانسیان ۱۳۸۴ و ۱۳۸۷) - ادامه می‌یابد و با مطرح شدن تدریجی عوامل برون‌نهادی معماری و نگرش اجتماعی در این تحلیل‌ها، آثار بیشتری از این دست ظاهر می‌شود؛ علاوه بر نمونه‌هایی مانند معماری و شهرسازی شیراز در دوره پهلوی (۱۳۵۷ - ۱۳۰۰ خورشیدی) تألیف طاهره نصر (۱۳۸۳)، «معماری دوره تحول» به

یکی از زمینه‌های پایان‌نامه‌های دانشجویی که اینک منابع آن دور از دسترس نیست، تبدیل می‌شود. دو نمونه رساله دکتری که تقریباً هم‌زمان به معماری پهلوی (کل دوره) پرداخته‌اند - سیر تحول معماری مسکن تهران در دوران پهلوی کار بهروز جانی‌پور و عوامل مؤثر بر طرح بناهای آموزشی نوین دوره پهلوی اول کار مزین دهباشی که هر دو در ۱۳۷۹ دفاع شده‌اند - نیز ممکن است در همین دسته قرار داده شوند. در سه‌چهار سال اخیر، حجم این دست کارها رو به افزایش بوده است (از جمله مستندسازی حجیم میرمیران و اعتصام (۱۳۸۸) و مختاری (۱۳۹۰)).

نکته اساسی در این تحقیقات، عدم امکان ذاتی برقراری نسبت میان تحولات سیاسی اجتماعی با تطورات معماری است که تلاش ناموفقی برای آن، کمابیش در همه این پژوهش‌ها دیده می‌شود؛ مثلاً در مونوگراف بهزاد، به‌رغم توصیفات وسیع از مشروطه‌خواهی و آزادی‌خواهی او، هیچ تحلیلی درباره اثر معمارانه این گرایش‌ها و تناقض آن‌ها با همکاری با دیکتاتور دیده نمی‌شود. محققان این حوزه باید بپذیرند که در تحلیل متکی به عناصر معمارانه (درون‌نهادی)، تحلیل فراکالبدی، نهایتاً در حد گیدین (۱۳۵۰ - مثلاً در مورد هوسمان و نقش ناپلئون سوم که از بخش‌های ضعیف تحلیلی در کتاب است) اثر دارد و به‌ناچار بحث‌ها باید در همان حوزه منشأ عناصر معمارانه و موضوعات تاریخ هنر محدود گردد. انتظار بیش از این، اعتبار علمی پژوهش را در پارادایم طبیعت‌گرا و تحلیل درون‌نهادی مخدوش می‌کند و بحث را به حوزه ایدئولوژیک می‌کشاند؛ اگر حوزه ایدئولوژیک، آگاهانه و تبیین شده انتخاب شود، بحث علمی در پارادایم آزادپژوهی (به شرط تطابق کامل با اصول آن)، قابل قبول است، اما اگر بر چارچوب ایدئولوژیک تصریح نگردد (همانند نمونه‌های که در بخش بعد ذیل آزادپژوهی آورده شده و نیز همین مونوگراف‌های بهزاد و مارکوف و... که با نگرش ایدئولوژی روشنفکری غیردینی ایرانی نگاشته شده و تعارض عقاید عامه (به‌ویژه عقاید دینی) با اظهارات ایدئالیستی معماران در آن‌ها نادیده گرفته شده)، به لحاظ تحقیقی، اعتبار کار مخدوش خواهد شد.

در این حوزه نیز کار کیفی و طبیعت‌گرا در حوزه درون‌نهادی معماری، بسیار بیشتر از حوزه برون‌نهادی آن، پیش رفته است و مقالات و کتاب‌های زیادی به تحلیل عناصر و روابط معماری در این آثار اختصاص یافته که بخشی از آن در بالا اشاره شد. اگرچه در نوع پژوهش‌های مزبور، چسبندگی به خاطرات معماران آن دوران استناد می‌شود، اما برخی خاطرات منتشرشده از معماران تجربی (مشخصاً لرزاده (مفید و رئیس‌زاده ۱۳۸۴) و پیشوایزدی (۱۳۹۰)) نشان می‌دهد که عرصه کار معماران غیر آکادمیک که متولی ساخت بخش عظیمی از کالبد دوران مدرنیزاسیون ایران بوده‌اند، واجد مسائل تحلیلی مهمی درباره نهاد معماری موازی نهاد آکادمیک است که همچنان مغفول مانده است. نخبه‌گرایی مستتر در نگرش نگارندگان و تمایل آنان به بناهای بزرگ، مانع از پرداختن به این حوزه اصلی مؤثر بر تغییر سبک زندگی مردم شده است. گذشته از مسائل درون‌نهادی مربوط به پارادایم «طبیعت‌گرا»، وجود منابع مهم و مستند از فرهنگ و سبک زندگی عامه از دوران قاجار تاکنون - وجود نمونه‌های مسکونی در گوشه‌کنار ایران به همراه آثار مستند نظیر طهران قدیم جعفر شهری، یا زنان ایران و راه و رسم زندگی آنان کولیور رایس (۱۳۶۶) - به همراه افرادی که هنوز خاطره‌های مستندی از آن دوران‌ها دارند، نشان می‌دهد که پژوهش‌های کیفی با محوریت عامه‌گرایی درباره معماری مدرن ایران، بستر بکر و کارنشده‌ای در این حوزه است.

«آزادپژوهی» (که عبارت گرایش‌های ایدئولوژیک برای آن گویاتر است)، بخش مهمی از تحلیل‌های تاریخ معماری و بالخصوص معماری مدرن را به خود اختصاص داده است. با این تعبیر، بررسی‌های متکی به تحلیل‌های مارکسیستی، فمینیستی یا روشنفکرانه ایرانی را باید در این حوزه قرار داد. کار گیدین در فضا، زمان، معماری (۱۳۵۰) که بر بسیاری از نگارش‌های تاریخ معاصر ایران، مستقیماً مؤثر بوده است. اگرچه مجموعاً رویکرد طبیعت‌گرایانه را پی‌گرفته است، چنان‌که دیگران تحلیل کرده‌اند (Heynen 1999) فارغ از اهداف ایدئولوژیک نبود و پروژه‌ای را برای متحد کردن پراکندگی آرای مدرنیست‌ها دنبال می‌کرد و با تکیه بر ادبیات درون‌نهادی معماری و بدون ارجاع به متن اجتماعی تحولات در این مورد توفیق یافت. با شدت گرفتن نگرش مدرنیته انتقادی با ظهور مکتب فرانکفورت و جدایی آن از مدرنیته مورد قبول اکثر معماران (که در جستجوی اتوپای متعین مدرن بودند)، تاریخ‌نگاران مدرنیستی نیز ظهور کردند که به خود انتقادی از آن پرداختند و این را برای حفظ مفهوم منتقدانه مدرنیته ضروری دانستند. مهم‌ترین این نگارش‌ها، نخست در مکتب انتقادی ونیز ظهور کرد که تافوری، کاپیاری، دالکو و... از این دسته بودند (Ibid). در

ایران، کتاب تاریخ معماری مدرن بنهولو، در پارادایم انتقادی مدرن و با دید چپ‌گرا بیشتر شناخته شده و بارها به چاپ رسیده است. با این حال، در این گرایش باید میان دو نوع کار تفاوت قائل شد؛ کسانی مانند کنت فرامپتون (1980)، اگرچه در ذیل فلسفه انتقادی سوسیالیستی به تاریخ‌نگاری پرداخته‌اند، با قبول پیش‌فرض یکپارچگی نهادی و تداوم پدیده‌های معماری در تاریخ، مبنای روایت خود را بر نقد درون‌نهادی هنری متمرکز کرده‌اند و سیر آرای هنرمندان و نخبگان فلسفی را برای تاریخ‌نگاری، کافی فرض کرده‌اند؛ اما در مقابل کسانی همچون بنهولو، تداوم مزبور را در متن اجتماعی قرار داده و معماری را به‌عنوان تابعی از آن تحلیل کرده‌اند که در نتیجه، ضرورتی برای تداوم درونی پدیده‌های آن وجود ندارد.

درخصوص تاریخ معماری ایران، چنان‌که قبلاً اشاره شد، کارهای فلامکی و شاگردان و همکاران او در دفتر نشر فضا که متکی به تحلیل مارکسیستی بوده، به تاریخ معاصر ایران نیز سرایت کرده است. علاوه بر شکل‌گیری معماری در تجارب ایران و غرب که بخشی از آن نیز به معماری معاصر ایران اختصاص دارد، سیری در تجارب مرمت شهری نیز، تحلیلی نخبه‌گرایانه از معماری عامه معاصر ایران ارائه کرده است که به‌عنوان یک نمونه اولیه درخور توجه است. مختاری (۱۳۹۰) در میراث معماری مدرن ایران در بخش‌هایی با اتخاذ ایدئولوژی احیای وجهه فرهنگی معماران دوران پهلوی، به پارادایم آزادپژوهی وارد شده است؛ اما تحلیل آن، همچنان در حوزه درون‌نهادی معماری باقی مانده است. تلاش وی برای تبیین نحوه ایجاد نهاد معماری در ایران از طریق مجلات و حتی گفت‌وگوها، تعهد «نهادی» وی را در تحقیق آشکارتر می‌کند. این نگرش درون‌نهادی و مدافعه از نهاد معمارانه در آرای سیروس باور (۱۳۸۸) در نگاهی به پیدایی معماری نو در ایران به‌صورت التقاطی با ایدئولوژی مارکسیستی نیز قابل پیگیری است. از معدود نمونه‌های تفصیلی درباره رویکرد آزادپژوهی به عوامل برون‌نهادی (به‌ویژه با رویکرد نخبه‌گرایانه)، کتاب معماری معاصر ایران (در تکاپوی بین سنت و مدرنیته) (۱۳۸۸) تألیف امیر بانی‌مسعود است. این کتاب تاریخ‌نگاری نسبتاً کاملی از معماری دوران مدرن ایران تا سال‌های اخیر را با اتخاذ ایدئولوژی روشنفکری ایرانی شامل می‌شود؛ اما به‌جز تلاشی که برای تبیین مدرنیته با ریشه‌های قاجاری دارد، به‌دلیل رویکرد تاریخ‌نگاری با محوریت اشخاص، در اغلب صفحات، عدم تفکیک سبک‌ها، اشخاص و عوامل اجتماعی، در هر فصل و نیز رجوع به منابع دست دوم (به‌جز روزنامه‌ها) از لحاظ ارزش مطالعاتی همچنان جای کار سامان‌یافته را (مشابه کار کیانی (۱۳۸۳) که در نیمه دوم مقاله بررسی شده است) برای دوره‌های پس از آن خالی گذاشته است.

جدول ۱: پارادایم‌های ممکن برای پژوهش تفسیری تاریخی براساس تفکیک عوامل درون‌نهادی و برون‌نهادی و جایگاه پژوهش‌های موجود در این پارادایم‌ها

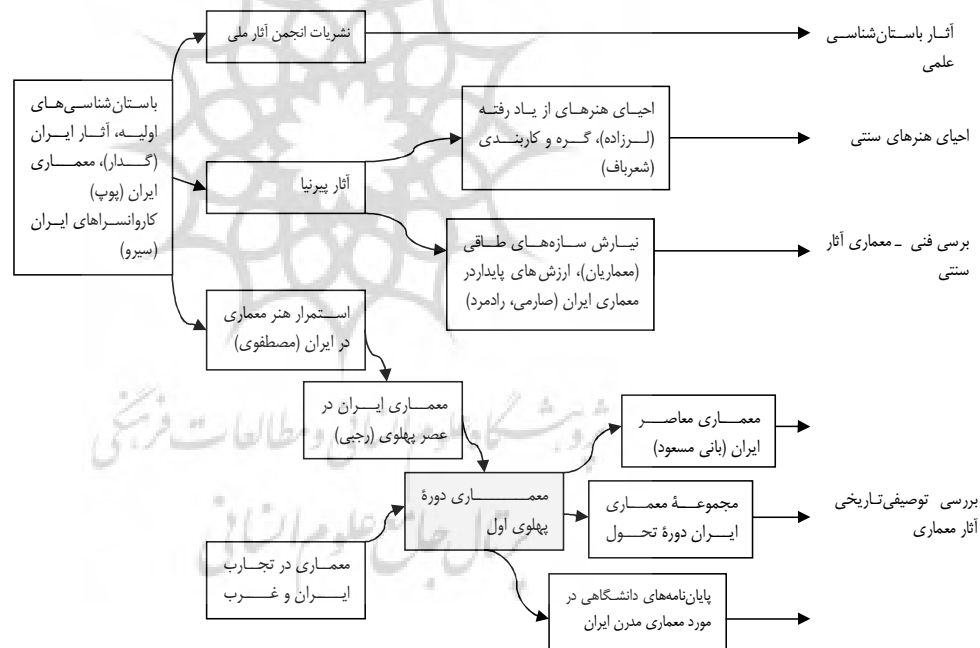
اثبات‌گرا (و پسااثبات‌گرا)	آزادپژوهی	طبیعت‌گرا
	باور (۱۳۸۸) - مختاری (۱۳۹۰)	مصطفوی (۱۳۵۰)، مختاری (۱۳۹۰)، دانیل و دیگران
		(۱۳۸۲، ۱۳۸۴، ۱۳۸۷)، میرمیران و اعتصام (۱۳۸۸)
	رجیبی (۱۳۵۵)، کیانی (۱۳۸۳)	صارمی و رادمرد (۱۳۷۶)
	بانی‌مسعود (۱۳۸۸)، فلامکی (۱۳۵۷)	
		تحلیل برون‌نهادی عامه‌گرا

عدم تصریح بر چارچوب ایدئولوژیک انتخابی (عمداً یا به‌صورت ناخودآگاه) و به‌ویژه عدم خودآگاهی درباره تحلیل‌های نخبه‌گرایانه و مدافعه‌جویانه از نهاد معماری و نیز التقاط ایدئولوژیکی (مثلاً در تحلیل حائری (۱۳۸۸) از سیر معماری تهران که هم‌زمان، تمایلات چپ‌گرایانه و مدافعه‌جویانه از نهاد هنری معماری را محور کار قرار داده است) اعتبار روش‌شناختی این کارها را با چالش مواجه می‌کند؛ برای مقایسه می‌توان به مقدمه فرامپتون درباره تاریخ‌نگاری خود رجوع کرد که در آن، بر رویکرد چپ‌گرایانه در تحلیل، تصریح شده است.

۳. مطالعه موردی: نقد روش تحقیق «معماری دوره پهلوی اول: دگرگونی اندیشه‌ها، پیدایش و شکل‌گیری معماری دوره بیست‌ساله معاصر ایران ۱۲۹۹-۱۳۲۰» (مصطفی کیانی)

در مقابل این رویکردهای چندجانبه، اگرچه دوران پس از انقلاب، فضا را برای بررسی معماری قاجار (پس از در محاق ماندن آن به‌واسطه مخالفت پهلوی‌ها) باز می‌کند، معماری پهلوی به‌جز فعالیت‌های خارج‌نشینان ایرانی، تنها پس از این اثر است که مجال مطرح شدن دوباره را در سطح وسیع در داخل می‌یابد؛ و به‌دلیل تفاوت تحلیلی آن با کار پرویز رجبی باید آن را سرآغاز حرکتی نو در بررسی معماری مدرن ایران به‌شمار آورد. با وجود کتاب‌هایی که یکی دو سال زودتر از این کار منتشر شده و به معماری دوران پهلوی اول پرداخته‌اند (و در بالا به آن‌ها اشاره شد)، باز هم نگاه تحلیلی مدون این تحقیق حاضر، همچنان حائز اهمیت است. نوع مطالعه اسنادی انجام شده در این پژوهش، کار بی‌سابقه‌ای در ادبیات تاریخی معماری ایران است که در نقد کلیات تحقیق، مورد بحث خواهد بود.

جایگاه تحقیق معماری دوره پهلوی اول را در قیاس با دسته‌بندی چهارگانه فوق از ادبیات معماری ایران (بخش سوم مقاله)، باید از نوع چهارم، یعنی نگاهی اجتماعی‌سیاسی و فرهنگی به معماری با اتخاذ سیر تناوبی تاریخ، دانست که در امتداد کار فلاسفی و حبیبی قرار می‌گیرد، (نمودار ۳) و در مقایسه با آن‌ها، به‌دلیل فاصله گرفتن از نگاه ماتریالیسم تاریخی و حرکت به‌سمت «طبیعی‌گرایی» و «پدیدارشناسی اجتماعی» درخور توجه است.



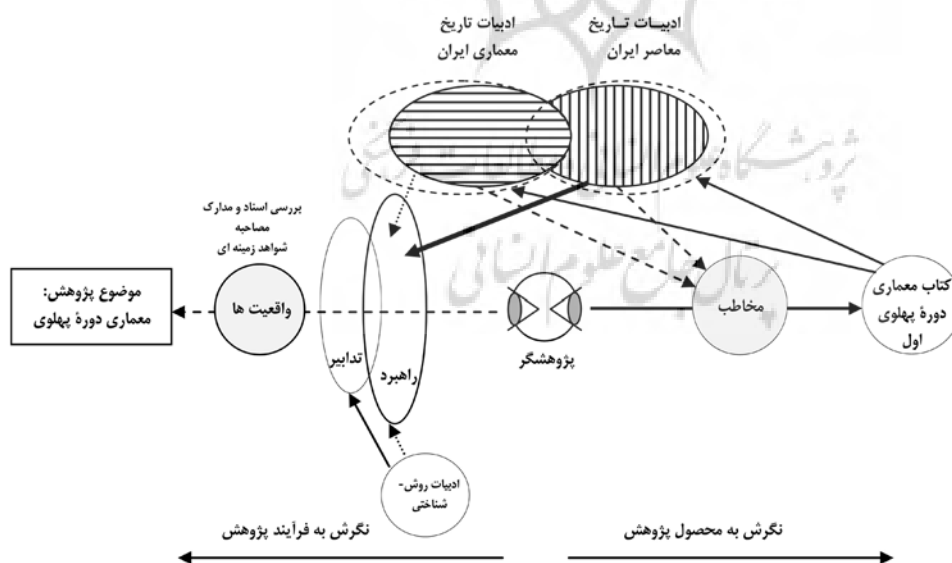
تصویر ۳: تبارشناسی پژوهش «معماری دوره پهلوی اول» در ادبیات تاریخ معماری ایران

اگرچه ممکن است نگاه انتقادی تحقیق به شخصیت رضاخان و سیاسی دانستن اصطلاحات معماری شهری حکومت، تاحدی آن را در حوزه آزادپژوهی در پارادایم ایدئولوژی انقلاب اسلامی قرار دهد، به‌ویژه اظهارنظر قاطع نویسنده در مقدمه: «در دوره پهلوی اول ... دیدگاه‌های نوین سیاسی اجتماعی از جمله دین‌گریزی، باستان‌گرایی و تجددطلبی عملاً در معماری به نمایش درمی‌آید و حاکمیت درواقع با معماری تازه خود، بیان اندیشه‌های خویش را اعلام می‌دارد» (کیانی ۱۳۸۳، ۱۸) پیش‌فرض‌هایی مشتمل بر نمادین بودن معماری برای حکومت و تعیین‌کنندگی سیستم قدرت در معماری

جامعه را در خود دارد که عدم بررسی خود این پیش فرض‌ها در تحقیق، آن را به سمت «آزادپژوهی» متمایل می‌کند؛ اما نگاه آن به تحولات ناشی از مدرنیزاسیون رضاشاهی (در فصول ۵، ۶ و ۷ - به جز قسمت الف آن که به شهرسازی اقتدارگرا می‌پردازد) کمتر سیاسی است: «توسعه، نوسازی و شرایط جدید ارتباط با غرب، پذیرش فنون معماری اروپا را اجتناب‌ناپذیر کرده و به جهت روند توسعه‌ای که در پیش گرفته شده بود، دست یافتن به فناوری غرب، لازم و ضروری بود» (همان، ۱۶۶). در فصل نهم که به «ویژگی‌های معماری دوره پهلوی اول» اختصاص دارد، تحلیل‌ها کمتر سمت‌گیری اجتماعی‌سیاسی دارد (کلیت چارچوب‌های پژوهشی دنبال شده در این کار که از متن آن قابل برداشت است، در نمودار ۴ آمده است).



تصویر ۴: تغییر چارچوب‌های روایت و تحلیل در فصول مختلف پژوهش کیانی - عدم وحدت پارادایم تحقیق، اشکال عمده در این گونه کارهاست.



تصویر ۵: نموداری از چارچوب کلی و نگرش‌ها در تحقیق مصطفی کیانی درباره معماری دوره پهلوی اول

برخی ویژگی‌های نمودار ۴ به شرح زیر است:

۱. تحقیق در فصل مشترک دو حوزه تاریخ معاصر و تاریخ معماری قرار می‌گیرد؛
۲. مراجعه وسیع به اسناد دست اول موجب شده است تا این کتاب - علاوه بر حوزه معماری - در بسط ادبیات تاریخ معاصر نیز تأثیرگذار باشد؛
۳. نقش ادبیات تاریخ معاصر در شکل‌دهی به چارچوب راهبرد تفسیری تاریخی پژوهش، مهم‌تر از ادبیات روش‌شناختی و ادبیات تاریخی است؛
۴. شواهد زمینه‌ای تدبیر مهمی در برخی فصول (به‌ویژه بحث‌های مربوط به مدرنیسم که مقایسه با مدرنیسم اروپا، پایه بررسی است) می‌باشد؛
۵. مخاطب به دلیل رواج دید سیاسی تاریخی در ایران و نیز معاصر بودن موضوع، با ادبیات تاریخ معاصر آشناست و نیز قرارگیری موضوع در حوزه این ادبیات، حوزه شمول مخاطب این تحقیق را ناخودآگاه، از حوزه تاریخی معماری به علاقمندان تاریخ معاصر نیز بسط می‌دهد.

نویسنده برای کار خود، چهار مرحله پایه‌ای را (پیش از ورود به بحث تدوین و نگارش اولیه) ذکر کرده است (همان، مقدمه): ۱. تبیین دقیق یک پرسش اولیه؛ ۲. کسب اطلاعات از منابع پنج‌گانه تاریخی (باستان‌شناسی، ترسیم و تصویری، ذهنی و نقلی، کتبی، آرشیوی) ۳. طرح نظری پژوهش با بررسی چارچوب‌های نظری به‌کاررفته در منابع ۴. مشاهده و شناخت آثار موجود. در مورد این روش، نکات چندی قابل تأمل است:

۱.۳. تبیین دقیق یک پرسش اولیه

به نظر می‌رسد عدم وجود ادبیاتِ حداقلی برای این زمینه تحقیقی، پژوهشگر را به این نتیجه رسانده که خود عنوان «معماری دوره پهلوی اول» پرسش دقیقی برای شروع کار است، زیرا وی حتی در عنوان فرعی رساله و کتاب خود نیز (به جز در عبارت «دگرگونی اندیشه‌ها») نوعی نگاه توصیف‌گرایانه را به مخاطب القا می‌کند، درحالی‌که متن پژوهش اصولاً متفاوت است. اگرچه نویسنده در مقدمه، خود را از پیش‌داوری تا حد زیادی مصون برشمرده است، از بررسی کلی کتاب چنین برمی‌آید که پرسش دقیق‌تری از ابتدا در ذهن نویسنده بوده است، اینکه: نقش تغییرات اجتماعی ایجادشده در دوره بیست‌ساله از سوی حکومت رضاخان پهلوی در معماری که تابعی از آن است، چه بوده است؟ این پرسش از آنجا که به دنبال روابط علت و معلولی در تاریخ است، از «فلسفه علی تاریخ» سرچشمه می‌گیرد و به همین دلیل و نیز با توجه به اینکه سیر سلسله‌مراتبی علل تاریخی را معتبر می‌داند، از یک بُعد، «اثبات‌گرایانه»^۵ است، اما از سوی دیگر، با تکیه بر نقش عامل قدرت در تحولات اجتماعی به سوی سامانه‌های «آزادپژوهی و ضد سلطه» متمایل شده است. تمامی پرسش‌های سازنده فصول کتاب، کمابیش تحت تأثیر این نگاه اولیه شکل گرفته‌اند.



تصویر ۶: مبانی نظری و سطوح تحقیق

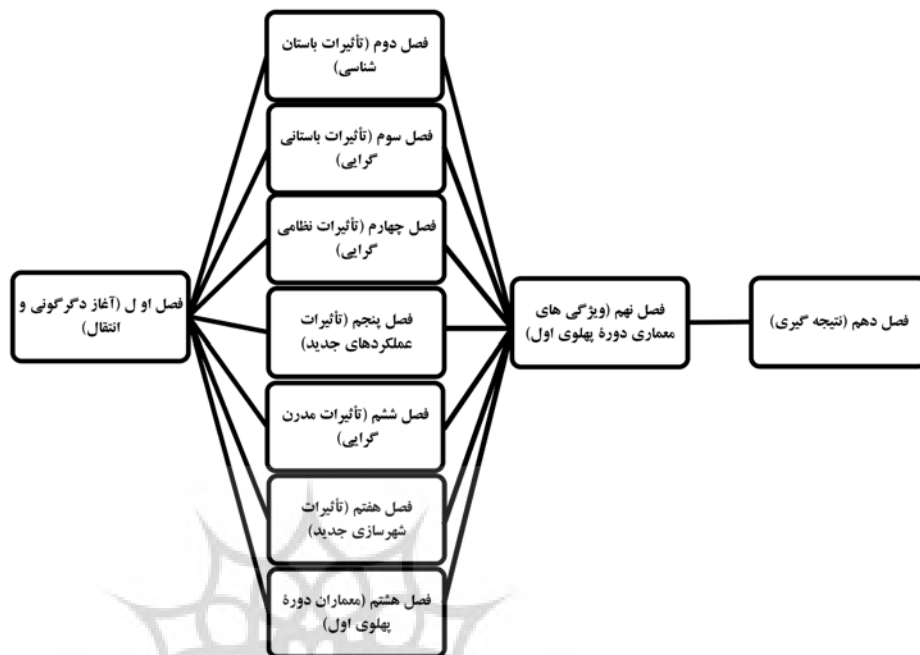
۲.۳. نحوه برخورد با منابع تاریخی

تکیه محقق بر مدارک آرشیوی از دورانی که به دلیل نزدیکی با زمان تحقیق، مدارک تصویری، ترسیمی و حتی ذهنی و نقلی فراوانی درباره آن وجود دارد - بهرغم غنای فوق‌العاده کتاب در این زمینه - پژوهش را در برخی موضوعات، از وسعت دید، محروم کرده است. درواقع این تکیه بر مدارک آرشیوی، برای دوران‌های تاریخی قدیم‌تر همانند مغول‌ها و پیش از آن (و نه حتی صفوی و قاجار که اسناد تصویری و مکتوب غیرحکومتی از آن‌ها زیاد است) مناسب‌تر به نظر می‌رسد. رجوع نگارنده به منابع شفاهی عمدتاً در فصل هشتم و در مورد معماران سبک سنتی متمرکز است و رجوع با واسطه (مصاحبه‌های روزنامه‌ای) در مواردی - مثلاً درباره «هوشنگ سیحون» («بهترین آثار مرا جامعه قبول ندارد» که مورد استناد متعدد در متن کتاب است) آمده است؛ کمبودی که از این نوع مواجهه با اسناد در متن دیده می‌شود، حداقل در دو مورد ذکرشده است: ۱. حال و هوای جامعه و مردم در طی این تحولات کالبدی مورد غفلت قرار گرفته است. این امر با رجوع به عکس‌های قدیمی از شهر و بناها، مطالب نشریات آن زمان، داستان‌ها و ادبیات در حال ظهور مدرن (با گرایش رئالیستی و حتی فانتزی) در آن دوره و سال‌های نزدیک به آن، می‌توانست فصلی مجزا را در تحقیق باز کند. رجوع به فصل ششم کتاب پژوهشگر نوین به‌ویژه شکل ۱۱، خود، نشان‌دهنده منابع ارزشمندی است که در این زمینه، مورد غفلت محقق بوده است؛ ۲. در کتاب، حتی در فصل نهم که ویژگی‌های معماری دوره، مستقیماً مورد بررسی است، کمتر اثری از تحلیل مقایسه‌ای، ترسیمات یا عکس‌های قدیمی از معماری آن دوران دیده می‌شود و برای خواننده - برای مثال - الگوهای برگرفته از معماری و طراحی شهری غربی در آن دوره در معماری پهلوی اول، چندان به‌صورت مستند نمایش داده نمی‌شود.

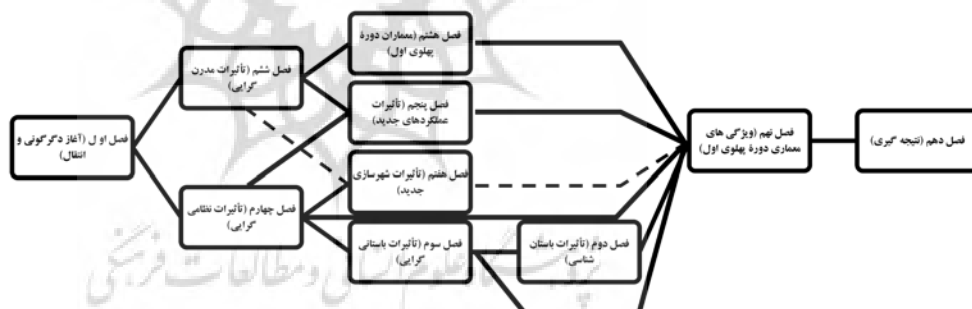
به‌طور کلی، نگارنده کتاب، در مواجهه با اسناد تاریخ، از آن‌ها عمدتاً به‌عنوان شواهد تعیین‌گر (در میان دسته‌بندی‌های چهارگانه شواهد تعیین‌گر، شواهد زمینه‌ای، شواهد استنباطی و شواهد خاطره‌ای، نک: گروت و وانگ ۱۳۸۴، فصل ۶) و در مواردی شواهد زمینه‌ای استفاده کرده است. این گرایش ممکن است با تردیدپذیری اسناد انواع دیگر (مانند روزنامه‌ها) توجیه شود (نک: بارزان و گراف ۱۳۸۵، فصل ۶) - به‌ویژه که نگاه کلی این تحقیق، رویکرد علی به روند تاریخ (ذیل پارادایم پوزیتیویسم در تقسیم‌بندی سه‌گانه گروت و وانگ) است - اما در دورانی که اختناق در آن حاکم بوده، رجوع به اسناد غیردولتی و غیرکتبی برای شناخت وضع جامعه، تنها امکان موجود است.

۳.۳. منطق طرح نظری پژوهش

«سیر چندخطی با جریان‌های موازی»، عنوانی است که با توجه به مقدمه کتاب، می‌توان برای ساختار «دعاشده» این تحقیق به‌کار برد: «موضوعات هر فصل که بر اثر تحقیقات و مطالعات مختلف در یک دوره بیست‌ساله به‌دست آمده... شکل اصلی کتاب است و هر یک از فصل‌ها خود، دارای پژوهشی محتوایی است... در این روند، هر یک از فصل‌های ده‌گانه تحقیق... با مقدمه‌ای شروع و پس از پژوهش همه‌جانبه... با یک نتیجه‌گیری در همان فصل بسته می‌شود» (کیانی ۱۳۸۳، ۲۳-۲۴). این ساختار شکلی محتوایی در نمودار ۷، نشان داده شده است. درباره این ساختار، دو نقد اصلی وجود دارد: نخست، مسئله ارتباط منطقی، بین عناوین فصول و میزان کلی یا جزئی بودن آن‌هاست و اینکه آیا هم‌رده قرار دادن آن‌ها انتخاب درستی بوده یا خیر. نمودار ۸ نشان می‌دهد که برخلاف ساختار شکلی انتخابی پژوهشگر، روند منطقی فصول، از الگویی سلسله‌مراتبی و درختی پیروی کرده است و ترتیب فصول با این ساختار هماهنگی ندارد. درواقع، نویسنده با تکیه بر دو عامل اصلی - یکی داخلی، یعنی حکومت نظامی‌گرای رضاخان و دیگری خارجی، مدرنیسم در غرب - مباحث تفسیری خود را پیگیری کرده است. فقط برای نمونه به مثال فصل هفتم بسنده می‌شود که در میان گرایش‌های ممکن که برای این عنوان (تأثیرات شهرسازی جدید) قابل تصور است - از جمله مثلاً ریشه‌یابی عمیق این‌گونه شهرسازی در مدرنیته که موضوع را بیشتر در ادامه منطقی فصل ۶ قرار می‌داد - نگاه متکی به اسناد نویسنده، او را به مباحث اقتدارگرایی در شهرسازی متمایل می‌کند و لذا فصل در خط سیر فصل چهارم قرار می‌گیرد. نمودار به‌خوبی نشان می‌دهد که انتخاب «تأثیرات باستان‌شناسی» (که خود زیرمجموعه‌ای از «باستان‌گرایی» است) برای یک فصل مجزا تا چه اندازه نادرست بوده است.



تصویر ۷: ساختار شکلی محتوایی مورد ادعای محقق



تصویر ۸: ساختار محتوایی حاصل از بررسی کتاب

نویسنده به بررسی چارچوب‌های نظری پژوهش‌های دیگران در مقدمه اذعان دارد: «مهم این است که سه موضوع اصلی را در شناخت آن‌ها مدنظر داشت: ۱. چطور مسئله را عنوان کرده است؟ ۲. روش آن چگونه بوده است؟ ۳. به چه نتایجی رسیده است؟ در این مسیر است که با تعریف‌های مشخصی که حاصل می‌شد، چهارچوب نظری تحقیق شکل می‌گرفت» (همان، ۲۲-۲۳) در اینجا وی مستقیماً به پیشینه موضوع و ادبیات آن اشاره نمی‌کند و این نکته همچنان مبهم می‌ماند که وی روش سامان‌دهی مطالب را با الگوگیری یا نقد کدام منابع حاصل کرده است. ترتیب فصول ۵ و ۶ و ۷ با رویکرد تاریخ‌نگاران معماری مدرن سازگار است؛ اما درباره اینکه انتخاب محل و عنوان فصول ۲ و ۳ و ۴ از چه منطقی پیروی شده، ابهام همچنان باقی است، زیرا اگر از ترتیب زمانی یا ترتیب موضوعی (بارزان و گراف ۱۳۸۵، فصل ۸) براساس سلسله‌مراتب اهمیت و تأثیرگذاری پیروی شده بود، باید نظامی‌گری رضاخان پیش از فصول مزبور قرار می‌گرفت. ممکن است تحول بزرگ در سطح اجتماع به باستان‌گرایی منتسب شده و آن را در دنباله منطقی فصل اول قرار دهد؛ در این صورت، اشکال دیگری بروز می‌کند و آن عدم همخوانی عنوان فصل با این سلسله‌مراتب مفروض است.

۴.۳. مشاهده و شناخت آثار موجود

به‌رغم ادعای نگارنده در مقدمه مبنی بر اینکه «این مشاهده فیزیکی یا تحقیق میدانی واقعیت‌ها را با اطلاعات جمع‌آوری شده مقابله می‌داد تا روش یا مدل تحلیلی به امتحان گذاشته شود» این مقابله جز در فصل نهم - ویژگی‌های معماری دوره پهلوی اول - مصداق بارزی نمی‌یابد و آن هم به‌طور محسوس نمود ندارد؛ یعنی خواننده حس نمی‌کند که کجای بحث بدون مراجعه به بنا و فقط از روی عکس و نقشه ممکن نبود، قابل طرح باشد - درواقع کمتر نشانی از حس حال و هوای بناهای این دوره و تفاوت حس فضایی آن‌ها با بناهای دوران ماقبل و مابعد آن دیده می‌شود. درواقع، این نکته تا حد زیادی می‌تواند درست باشد که گرایش نگارنده به تحلیل «اثباتی» و «علی»، او را از تحلیل «پدیدارشناختی» که از لوازم استفاده از این مشاهدات میدانی است، دور نگاه داشته است.

۵.۳. تدابیر عملی تحقیق

نکته جالب توجه، «تدبیر» عملی محقق برای سامان‌دهی به یادداشت‌هاست که وی با ایجاد پوشه‌ای خاص برای هر سؤال تحقیق، فیش‌های خود را که به آن مرتبط می‌دانسته، در آن قرار می‌داده و البته در طی پژوهش به تغییرات لازم در عناوین پوشه‌ها یا افزودن به آن‌ها توجه داشته است. به نظر نگارندگان پژوهشگر نوین، «امکان ندارد که بتوان گزارشی را مستقیماً بر پایه مواد گردآوری شده نوشت. شما فقط براساس بخشی از یادداشت‌هایتان که آگاهانه برگزیده‌اید، می‌توانید به تألیف بپردازید... پیداست که این دسته یادداشت‌ها ممکن است به زودی مه‌ارناپذیر شوند. بنابراین باید نظامی پدید آورید تا همچنان که پیش می‌روید، نظم و ترتیب را حفظ کنید و بعداً بتوانید هوشمندانه به انتخاب بپردازید» (بارزان و گراف ۱۳۸۵، فصل ۲). درواقع یکی از نقاط قوت این کتاب که همان کاربرد بجای منابع و اسناد و عدم تکرار در استنادها - حتی در موضوعات نسبتاً مشابه - است، تا حد زیادی از همین تدبیر درست در ابتدای کار، ناشی می‌شود. فقط برای نمونه کافی است خواننده بخش ماقبل آخر فصل ششم - «معماری مدرن ایران» - را با بخش‌های «معماران ایرانی فرنگ‌رفته» از فصل ۸ و «سبک معماری مدرن» از فصل ۹ مقایسه کند تا مشخص شود که در این موضوعات که امکان تشابه مطلب و دست‌کم تشابه ارجاعات به میزان زیادی وجود داشته، نگارنده چگونه موفق شده تا مطالب متمایز و دیدگاه‌های منحصر به فردی را مطرح کند.

۶.۳. نحوه روایتگری

شاید فصل اول را بتوان درخشان‌ترین دستاورد نگارنده در شیوه روایت دانست. افعال گذشته، جمله‌های کوتاه و سریع و نقل قول‌های بجا و حتی ایرنیک کردن فونت‌ها در برخی نقل‌ها - که خود القاکننده سرعت است - همه و همه در انتقال مفهوم «تغییر سریع» به خواننده مؤثر واقع می‌شود و نگارنده بی‌آنکه به پشت هم قرار دادن حوادث تاریخی بپردازد، به نکات اصلی که زمینه‌ساز تحول است - با در نظر گرفتن اهمیت آن در تحول و با صرف نظر از تقدم و تأخر زمانی - می‌پردازد؛ مثلاً در بخش فرهنگی اجتماعی، مشروطه در ابتدا و خارج رفتن دانشجویان ایرانی، پس از آن آورده شده، حال آنکه روند تاریخی، عکس آن است. این روایت با تغییر افعال از ماضی به مضارع در آخرین پاراگراف فصل، با ورود به دوران موردنظر و معاصر بودن آن، به‌خوبی هماهنگ می‌شود. توجه به این نحو روایت که با ساختار پیش‌بینی شده برای این کتاب - اجتناب از روایت خطی تاریخ و پرداختن به جریان‌های موازی مؤثر - هماهنگی دارد، از آن رو مهم‌تر است که در فصول بعدی، در موارد زیادی، این شکل تغییر می‌کند و همین به بیان کتاب لطمه می‌زند: «اگر به موضوع و ساختار متن وفادار بمانید، منتنان آنقدر آسان و سریع تهیه می‌شود و چنان واضح از آب درمی‌آید که شگفت‌زده خواهید شد» (بارزان و گراف ۱۳۸۵، ۲۷۶) وفاداری به این لحن - البته - در بخش‌هایی همچنان تداوم می‌یابد: «باستان‌شناسی معاصر غرب» (فصل ۲)، «تعریفی بر باستان‌گرایی» و «دستاویزهای باستان‌گرایی» (فصل ۳)، «شخصیت رضاشاه» (فصل ۴) و... .

تاریخی بودن بستر موضوع، در موارد زیادی نویسنده را به ورطه توصیف خطی تاریخی رویدادها - به‌جای تحلیل سازمان‌دهی شده آن - کشانده است: بخش‌های «باستان‌شناسی معاصر ایران» (فصل ۲) و «مکتب معماری مدرن» (فصل ۶) از چنین الگویی تبعیت کرده است. گاه حتی این سیر خطی نیز حذف و متن به کلاژی از نام‌ها و تاریخ‌ها تبدیل می‌شود: فصل هشتم - «معماران دوره پهلوی اول» - کمابیش چنین ساختاری از روایت را در خود دارد.

گونه دیگر که اطلاق نام «روایت» بر آن دشوار است، به نوشتارهای تحلیلی نویسنده مربوط است. در چنین تحقیقی با صیغه تاریخی، آغاز شدن یک بخش با شماره و دیدن تیرهای کم‌وبیش، هم‌ارز در بالا یا جلوی پاراگراف‌ها که با عدد یا حرف مشخص شده‌اند، نشان از یک جدول ذهنی دارد که محتویات آن در صفحات پخش شده و نه یک تحلیل امر تاریخی؛ این مهارت نویسنده است که بتواند همین موضوعات طبقه‌بندی‌شده را با حفظ ساختار اولیه روایی متن بیان کند. چنین بیان «بی‌روح»ی را می‌توان به‌عنوان نمونه در بخش «عملکرد جدید، معماری جدید» (فصل ۵) به‌ویژه بند «ب»، «میراث معماری مدرن» (فصل ۶) و تاحدی در کل فصل ۹ (ویژگی‌های معماری دوره پهلوی اول) دید.

نگاهی به فصل چهارم (تأثیرات نظامی‌گرایی): این فصل از لحاظ روش‌شناختی، یک مطالعه موردی با ساختار «خطی تحلیلی» (ر.ک: گروت و وانگ، ۱۳۸۴، ۳۴۹) است، اما از ساختار متداولی که در منبع مزبور ذکر شده، پیروی نمی‌کند. این فصل یک تجربه خاص - معماری تحت نظارت یک دیکتاتور - را بررسی می‌کند و توالی مطالب آن نیز از کل به جزء با بررسی سابقه نظامی‌گری در ایران، تمرکز بر شخصیت نظامی و جست‌وجوی نقش شخصی و سپس سازمانی وی در معماری پیش می‌رود. از آنجاکه این فصل در بدو امر باید پیش‌فرض مبتنی بر دخالت وسیع فرد دیکتاتور را در معماری و فرضیه ابتدائاً دور از ذهن «انتساب گستردگی تأثیرات معمارانه مدرنیزاسیون رضاشاهی را به دیسپلین مستحکم نظامی» (کیانی ۱۳۸۳، ۹۲-۹۳) به اثبات برساند، نحوه کاربرد شواهد تاریخی در آن اهمیت فوق‌العاده می‌یابد. این موضوعی است که نگارنده به خوبی از عهده آن برآمده است. به‌ویژه در بخش «شخصیت رضاشاه» استنادهای متعدد نقل‌شده از منابع دست اول، به‌خوبی دخالت مستقیم شاه را در جزئیات ساختمان‌ها و حتی نوع پوشش آن‌ها ثابت می‌کند. البته در بخش بعدی «کادر نظامی در فعالیت‌های عمرانی و اجتماعی»، اسناد، به اندازه بخش قبل، گویا و «تعیین‌گر» نیست و لذا نویسنده ناچار از استنباط بوده است؛ مثل نتیجه‌گیری از حضور نظامیان در مناسب شهری و عمرانی در بروز روحیه نظامی در شهرها (به‌هرحال همه نظامیان، دارای آن روحیه خاص رضاشاه نبوده‌اند)؛ عکس دوصفحه ۶۴ و ۶۵ کتاب معماری ایران در عصر پهلوی که رضاشاه را در حال توضیح مسائل ساختمانی نشان می‌دهد، خود گویای آن است که عدم حذف عکس‌ها از متن کتاب، می‌توانست به تأثیرگذاری این بخش، کاملاً کمک کند.



تصویر ۹: رضاشاه در حال بازدید از کارهای ساختمانی (رجبی ۲۵۳۵ [۱۳۵۵]، ۶۴-۶۵)

نتیجه گیری

صحت و اعتبار درونی هر پژوهش و نیز قابلیت تعمیم آن، تنها در چارچوب پارادایمی که آن پژوهش، خود را در ذیل آن قرار داده، قابل سنجش است و ارزشیابی در میانه پارادایم‌ها، لاجرم تناقض‌آمیز خواهد بود. تحقیق درخصوص معماری معاصر ایران، به‌ویژه دوران پهلوی اول، ماهیتاً به‌واسطه قرار داشتن در فاصله نزدیک زمانی و وجود تفسیرها و آرای متناقض در کنار اسناد کالبدی، تصویری، مکتوب و خاطره‌ای، مستعد طرح در شش پارادایم اصلی مطرح‌شده در جدول ۱ است و به همین دلیل نیز کاملاً امکان عدول از یک پارادایم و التقاط در چارچوب منطقی پژوهش وجود دارد. اتفاق رخ داده در اغلب پژوهش‌های مطرح در این زمینه (به‌ویژه نمونه‌های در حد رساله یا کتاب که حجم زیادتری دارد)، همین تداخل پارادایم‌ها یا عدم خودآگاهی پژوهشگر درباره پارادایم انتخابی و ضعف‌ها و قوت‌های آن در بحث تاریخی است. به‌ویژه درباره عدم تفکیک چارچوب درون‌نهادی و برون‌نهادی معماری و نگرش نخبه‌گرا و عام‌گرا، این مسئله وجود دارد. نمونه‌های طبیعت‌گرایی درون‌نهادی و آزادپژوهی درون‌نهادی که غالب‌ترین تحلیل‌های ارائه‌شده را شامل می‌شود، در تلاش خود برای برقراری نسبت با عوامل برون‌نهادی (به‌ویژه عوامل اجتماعی)، با بحران اعتبار بحث‌ها مواجه شده‌اند. معضل دیگر، عدم توجه کافی به عوامل برون‌نهادی به‌عنوان یک چارچوب اصلی، به‌ویژه در نگرش عامه‌گراست که در متن به آن اشاره شد.

از یک نوشتار درباره موضوع تاریخی، بیش از هر چیز، انتظار روایت صحیح و صادقانه می‌رود. تحقیق مصطفی کیانی که در نوع خود، به لحاظ موضوع و روش، کم‌نظیر بوده است، ضمن اینکه با پی گرفتن نگرشی «علی» و «اثباتی» به موضوع، سعی در حفظ جهت‌گیری صادقانه داشته، با تمرکز بر نقش عوامل سیاسی اجتماعی، خود را در معرض اتهام پیش‌داوری قرار داده است. اگر نویسنده در ابتدا به‌صراحت موضع فلسفی خود را تبیین می‌کرد و در عنوان، این موضوع را تثبیت می‌کرد، جایگاه علمی تحقیق به‌خوبی روشن می‌شد. تأکید متن بر استفاده تک‌بعدی (صرفاً به‌عنوان شواهد تعیین‌گر) از اسناد ارزشمندی که نگارنده فراهم آورده، بسنده بیش از حد به یک گونه از مدارک در تحلیل‌ها (صرفاً مدارک مکتوب رسمی) و چشم‌پوشی از گونه‌های دیگر اسناد تاریخی، جای کار تحقیقی زیادی را برای آیندگان باز گذاشته است. درواقع این نوشتار - دست‌کم برای تبدیل شدن به کتاب - نیاز به یک بازنویسی و سازمان‌دهی مجدد داشته است. این اثر که به حق، مصطفی کیانی را در مرکز حرکتی نوین در تاریخ‌نگاری معماری ایران قرار داد، ماده‌ای نسبتاً غنی است که می‌تواند نقطه آغاز تحقیقات عمیق‌تر - نه فقط در این دوره، بلکه با توجه به شیوه تحقیق - درباره همه ادوار تاریخی دارای سند مکتوب قرار گیرد.

پی‌نوشت‌ها

1. Paradigm

2. T. Kuhn

۳. این تاریخ پیش از تاریخ انتشار کتاب معماری ایران در عصر پهلوی است، اما حدود دو سال بعد از دوران دفاع پایان‌نامه مورد بحث است که دست‌کم چهارسال زودتر موضوع را در یکی از مهم‌ترین مراکز مطالعات معماری (دانشکده هنرهای زیبا) مطرح کرده و به‌دلیل مسائل سیاسی مرتبط با چنین موضوعاتی، به‌رغم ادعای کار پژوهشی از دهه ۱۳۶۰ از سوی نگارندگان آن‌ها، اصولاً این مونوگراف‌ها نمی‌تواند مقدم بر این رساله دانسته شود.

۴. <http://database.irandoc.ac.ir/DL/Search> مورخ ۸۹/۹/۶

۵. کاربرد اصطلاح «پوزیتیویستی» در باب تحقیق تاریخی، در چارچوب پارادایم‌های سه‌گانه گروت و وانگ و برای قیاس‌پذیری با بخش ابتدای نوشتار بوده است؛ درواقع، تاریخ‌نگاری علی در قیاس با دیگر تاریخ‌نگاری‌ها (مثلاً هگلی یا ساختارگرایانه) داعیه تعیین علمی و اعتبار بیرونی دارد؛ به‌علاوه اعراض از «روایتگری» تا حد ممکن، این انتخاب را درست جلوه می‌دهد. از منظر فلسفی، در رویکردهای اثبات‌گرای فرانسوی قرن ۱۸ (بالاخص اگوست کنت)، هر علمی در چارچوب علوم ریاضی و طبیعی، اعتبار می‌یابد و تاریخ نیز از این قاعده مستثنی نیست. نگرش‌های معارض با اثبات‌گرایی در تاریخ را باید در دو حوزه رماتیک المانی (بویژه دیلتای و هردر) و سپس در پسااثبات‌گرایی (که آن‌هم در حوزه آلمانی‌زبان رشد کرده) جست‌وجو کرد. در

آرای حلقه وین و به‌ویژه کارل پوپر، تاریخ اصالتاً از حوزه علوم خارج می‌شود و در زمره اساطیر و داستان‌ها قرار می‌گیرد. آرای کالینگوود و سپس آرتور دانتو، متأثر از رمانتیسم و متکی به پارادایم طبیعت‌گرایانه (در میان سه‌گانه گروت و وانگ) است که به نگرش‌های فوکو و دیگر پسا‌ساختارگرایان نیز از زاویه «روایت» پیوند می‌خورد.

منابع

- اردلان، نادر و لاله بختیار. ۱۳۷۹. حس وحدت. ترجمه حمید شاهرخ. خاک. اصفهان.
- اشرف، احمد. ۱۳۵۳. ویژگی‌های شهرنشینی در ایران دوره اسلامی. جداشماره از نامه علوم اجتماعی. شماره ۴. دوره اول.
- بارزان، ژاک و هنری ف. گراف. ۱۳۸۵. پژوهشگر نوین، روش پژوهش و گزارش. ترجمه مجید خیام‌دار و مریم جابر. زیر نظر فریبرز مجیدی. سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت). تهران.
- بانی مسعود، امیر. ۱۳۸۸. معماری معاصر ایران در تکاپوی بین سنت و مدرنیته. نشر هنر معماری قرن. تهران.
- باور، سیروس. ۱۳۸۸. نگاهی به پیدایی معماری نو در ایران. نشر فضا. تهران.
- بنه‌ولو، لئوناردو. ۱۳۸۴. تاریخ معماری مدرن ج ۱: شهر صنعتی ۱۷۶۰-۱۸۶۰. ترجمه علی محمد سادات افسری. مرکز نشر دانشگاهی. تهران.
- بوردیو، پی‌یر. ۱۳۷۹. تکوین تاریخ زیبایی‌شناسی ناب. ارغنون (۱۷). زمستان ۱۳۷۹. ۱۴۷-۱۶۶.
- پیرنیا، محمدکریم. ۱۳۸۷. معماری ایرانی. تدوین غلامحسین معاریان. سروش دانش. تهران.
- پیشوایزدی، محمد. ۱۳۹۰. روایت بنایی تا استادکاری: خاطرات استاد معمار، محمد پیشوایزدی. به‌کوشش الهام اندرودی. علم معمار روایال. تهران.
- توسلی، غلامعباس. ۱۳۶۸. جامعه‌شناسی زندگی روزمره و معرفت عامیانه. نامه علوم اجتماعی (۳). ج ۱. زمستان ۱۳۶۸. ۱-۳۳.
- توسلی، محمود. ۱۳۸۱. ساخت شهر و معماری در اقلیم گرم و خشک ایران. پیام، پیوند نو. تهران.
- جانی‌پور، بهروز. ۱۳۷۹. سیر تحول معماری مسکن تهران در دوران پهلوی. پایان‌نامه دوره دکتری معماری. استاد راهنما: سید امیر منصوری. تهران. دانشگاه تهران. دانشکده هنرهای زیبا.
- حائری، محمدرضا. ۱۳۸۸. نقش فضا در معماری ایران، هفت گفتار درباره زبان و توان معماری. دفتر پژوهش‌های فرهنگی. تهران.
- حبیبی، محسن. ۱۳۷۵. از شار تا شهر: تحلیل تاریخی از مفهوم شهر و سیمای کالبدی آن؛ تفکر و تأثیر. مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران. تهران.
- دیکی، جورج. ۱۳۸۷. تاریخ نظریه نهادی هنر. ترجمه ابوالفضل مسلمی. زیباشناخت (۱۸). بهار ۱۳۸۷. ۸۱-۱۰۰.
- رجبی، پرویز. ۱۳۵۵ [۲۵۳۵]. معماری ایران در عصر پهلوی. دانشگاه ملی ایران. تهران.
- شافعی، بیژن، ویکتور دانیل و سهراب سروشبیانی. ۱۳۸۷. معماری وارطان هوانسیان: مجموعه معماری دوران تحول در ایران. ترجمه ترانه یلدا و ندا قیاسی. دید. تهران.
- شافعی، بیژن، ویکتور دانیل و سهراب سروشبیانی. ۱۳۸۲. معماری نیکلای مارکف: مجموعه معماری دوران تحول در ایران. ترجمه ترانه یلدا و ندا قیاسی. دید. تهران.
- شافعی، بیژن، ویکتور دانیل و سهراب سروشبیانی. ۱۳۸۴. معماری کریم طاهرزاده بهزاد: مجموعه معماری دوران تحول در ایران. ترجمه ترانه یلدا و ندا قیاسی. دید. تهران.
- شریف‌زاده، رحمان. ۱۳۹۱. قیاس‌ناپذیری و مسئله تعارض پارادایم‌های علمی: پیشنهاد یک نظریه سمانتیکی. فلسفه علم. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (۱). سال دوم. بهار و تابستان ۱۳۹۱. ۶۹-۹۱.
- شهری، جعفر. ۱۳۷۱. طهران قدیم. انتشارات معین. تهران.
- صارمی، علی‌اکبر و رادمرد، محمدتقی. ۱۳۷۶. ارزش‌های پایدار در معماری ایران. سازمان میراث فرهنگی کشور. تهران.
- فتحی‌زاده، مرتضی. ۱۳۸۰. نگاهی به مسئله درون‌گرایی و برون‌گرایی در معرفت‌شناسی معاصر. پژوهش‌های فلسفی-کلامی (۸۷). ۳۳-۵۸.
- فلامکی، محمد منصور. ۱۳۵۸. سیری در تجارب مرمت شهری: از ونیز تا شیراز. وزارت مسکن و شهرسازی. تهران.
- فلامکی، محمد منصور. ۱۳۷۱. شکل‌گیری معماری در تجارب ایران و غرب. نشر فضا. تهران.

- کالینز، پیتر. ۱۳۷۵. تاریخ تئوری معماری، دگرگونی آرمان‌ها در معماری مدرن. ترجمه حسین حسن پور. نشر قطره. تهران.
- کولیور رایس، کلارا. ۱۳۶۶. زنان ایرانی و راه و رسم زندگی آنان. ترجمه اسدالله آزاد. معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی. مشهد.
- کیانی، مصطفی. ۱۳۸۳. معماری دوره پهلوی اول، دگرگونی اندیشه‌ها: پیدایش و شکل‌گیری معماری دوره بیست‌ساله معاصر ایران. مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. تهران.
- گروت، لیندا و دیوید وانگ. ۱۳۸۴. روش‌های تحقیق در معماری. ترجمه علیرضا عینی‌فر. مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران. تهران.
- گیدین، زیگفرید. ۱۳۵۰. فضا، زمان و معماری/ رشد یک سنت جدید. ج ۱. ترجمه منوچهر مزینی. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران.
- لاجوردی، هاله. ۱۳۸۴. نظریه‌های زندگی روزمره. نامه علوم اجتماعی (۲۶). زمستان ۱۳۸۴. ۱۲۳-۱۴۰.
- مختاری، اسکندر. ۱۳۹۰. میراث معماری مدرن ایران. دفتر پژوهش‌های فرهنگی. تهران.
- مزینی، منوچهر. ۱۳۹۰. از زمان و معماری. شهیدی. مرکز مطالعات و تحقیقات شهرسازی و معماری ایران. تهران.
- مزین دهباشی، شریف. ۱۳۷۹. عوامل مؤثر بر طرح بناهای آموزشی نوین دوره پهلوی اول. پایان‌نامه دوره دکتری. استاد راهنما: همایون اربابیان. استاد مشاور: غلامحسین معاریان و علی یاران. دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات. تهران.
- مصطفوی، محمدتقی. ۱۳۵۰. استمرار هنر معماری در ایران. جشن دو هزار و پانصدمین سال شاهنشاهی ایران. کمیته فرهنگ. تهران.
- معاریان، غلامحسین. ۱۳۷۶. نیارش سازه‌های طاقی در معماری اسلامی ایران. انتشارات جهاد دانشگاهی. دانشگاه علم و صنعت ایران. تهران.
- مفید، حسین و مهناز رئیس‌زاده. ۱۳۸۴. خاطرات استاد حسین لرزاده. مولی. تهران.
- میرمیران، هادی و ایرج اعتصام. ۱۳۸۸. معماری معاصر ایران: ۷۵ سال تجربه بناهای عمومی ۱۳۰۰ تا ۱۳۷۵ هجری شمسی. با همکاری حمید میرمیران. زیر نظر وزارت مسکن و شهرسازی معاونت شهرسازی و معماری. دفتر معماری و طراحی شهری. سازمان مجری ساختمان‌ها و تأسیسات دولتی و عمومی. با همکاری مهندسی مشاور نقش جهان - پارس. شرکت طرح و نشر پیام سیما. تهران.
- نصر، طاهره سها. ۱۳۸۳. معماری و شهرسازی شیراز در دوره پهلوی ۱۳۵۷-۱۳۰۰ خورشیدی. روزنه کار. تهران.
- Brolin, B. C. 1976. *The Failure of Modern Architecture*. Studio Vista. London.
- Frampton, K. 1980. *Modern Architecture: a critical history*. London: Thames & Hudson Ltd.
- Heynen, H. 1999. *Architecture and modernity: a critique*. MIT press. USA.
- Mainstone, R. J. 1998. *Developments in Structural Form*. Architectural Press. UK.
- Mallgrave, H. F. 2005. *Modern Architectural Theory: A Historical Survey, 1673-1968*. Cambridge University Press. UK.
- Norberg -Schulz, C. 1976. *Genius Loci: Towards a Phenomenology of architecture*. Rizzoli. New York.
- Rapoport, A. 1983. Development, culture change and supportive design. *Habitat International* (Vol.7, issue 5-6). 249-268.
- Rapoport, A. 1990. History and precedent in environmental design. Plenum Press. New York.
- Steadman, P. 2008. *The evolution of designs: biological analogy in architecture and the applied arts*. Rev. ed. [Originally published: Cambridge: Cambridge University Press, 1979]. Routledge. UK.
- Venturi, R. 1977. *Complexity and Contradiction in Architecture*. 2nd edition 1st 1966. reprinted 1992. The Museum of Modern Art. New York.
- Vitruvius. 1914. *The Ten Books on Architecture*. translated by: Morris Hicky Morgan. Harvard University Press. Cambridge.